

نشریه ادب و زبان
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان
سال ۱۷، شماره ۳۵، بهار و تابستان ۹۳

دیو در روایت‌های شفاهی/مردمی شاهنامه (علمی - پژوهشی)*

دکتر رضا غفوری

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه حضرت نرجس خاتون رفسنجان

چکیده

«دیو» یکی از مهم‌ترین آفرینش‌های اهریمنی در اساطیر ایران است. با بررسی و پژوهش چهره دیوان در متون پیش از اسلام، درمی‌یابیم که دیوان در اوستا و متون پهلوی، چهره‌ای انتزاعی و غیرعینی دارند و عمده‌ترین خویشکاری آنان، نابود ساختن آفریده‌های اهورایی است. بازتاب این اندیشه در شاهنامه فردوسی و برخی منظومه‌های حماسی پس از آن نیز دیده می‌شود؛ با این تفاوت که در این منظومه‌ها با دو دسته از دیوان روبه‌رو هستیم: نخست، آن دسته دیوانی که غیرعینی‌اند مانند دیو آرز، دیو خشم و ... دوم، آن دسته از دیوانی که از صفات انسانی برخوردار هستند.

در روایت‌های شفاهی/مردمی شاهنامه که برخی از آنان به همت زنده یاد سید ابوالقاسم انجوی شیرازی گردآوری شده است و به «فردوسی‌نامه» اشتهار دارد، شمار زیادی از دیوان حضور دارند که برخی از آنان دارای خویشکاری و وظایف خاصی هستند. در این مقاله، نخست به معرفی و دسته‌بندی دیوان در روایت‌های فردوسی‌نامه بر پایه شخصیت آنان می‌پردازیم و سپس، عمده‌ترین ویژگی و خویشکاری‌های آنان را بر اساس دیگر متون حماسی و یا روایت‌های اساطیری بررسی می‌نماییم.

واژه‌های کلیدی: دیو، فردوسی‌نامه، شاهنامه، داستانه‌های عامیانه.

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۹۲/۱۱/۱۵

reza_ghafouri1360@yahoo.com

* تاریخ ارسال مقاله: ۹۲/۴/۲۸

نشانی پست الکترونیک نویسنده:

۱- مقدمه

«دیو» یکی از برجسته‌ترین آفرینش‌های اهریمنی در اساطیر ایران است که چهره اساطیری بسیار کهنی دارد و می‌توان ردپای آن را از متون سانسکریت و اوستایی گرفت و تا داستانهای عامیانه ادوار اخیر دنبال نمود. واژه دیو در فارسی میانه (dēw)، در فارسی باستان (daiva) و در اوستا (daēva) آمده که معادل آن در سانسکریت به صورت (devā) به معنی «خدا» به کار رفته است. (مولایی، ۱۳۸۸: ۲۵۳) با این حال، برخی پژوهشگران، این واژه را برگرفته از ریشه دوت/ دیوتا، از اولاد زنی به نام دیتی (Diti) به معنی «روشن و درخشان» می‌دانند. (ر.ک. جعفری، ۱۳۷۴: ۴۵۰)

دیوان در اصل، شماری از خدایان آریایی پیش از زردشت بودند که بعدها به معنی پروردگاران باطل و گمراه کننده گرفته شدند اما نزد دیگر اقوام هند و اروپایی، واژه دیو هم چنان معنای اصلی خود را حفظ کرده است و کلمات (dues) لاتینی، (zeus) یونانی و (dieu) فرانسوی، همه با کلمه دیو فارسی و پهلوی و (daēva) اوستایی هم ریشه‌اند. (فره‌وشی، ۱۳۸۱: ۱۵۰) از این گذشته، هنوز در میان مذاهب هندی، لفظ سانسکریت دوا به معنی «پروردگار و خدا» رواج دارد. (اوشیدری، ۱۳۸۶: ۲۷۴)

۱-۱ بیان مسئله

در این پژوهش، پس از بررسی چهره اساطیری دیوان در متون پیش از اسلام و بیان خویشکاری آنان، به بررسی سیمای دیوان در روایت‌های شفاهی / مردمی شاهنامه می‌پردازیم و این آفریده‌های اهریمنی را در این روایات دسته‌بندی می‌کنیم.

۱-۲- ضرورت و اهمیت تحقیق

اگرچه تاکنون پژوهشگران درباره چهره اساطیری دیوان در متون پیش از اسلام و یا در شاهنامه فردوسی مطالبی نوشته‌اند اما تا آنجا که بررسی نموده‌ایم، پژوهش مستقلی درباره چهره‌های اهریمنی در روایت‌های شفاهی / مردمی شاهنامه صورت پذیرفته‌است. بنابراین پرداختن به این موضوع، یکی از ضروریات پژوهش‌های حماسی و اسطوره‌ای به شمار می‌آید.

۱-۳- پیشینه تحقیق

در خور ذکر است که تاکنون شمار زیادی از پژوهشگران، دربارهٔ دیو و ماهیت اساطیری آن دست به تحقیق زده و در این زمینه کتاب‌ها و مقاله‌های بسیاری نوشته‌اند که عمده‌ترین آنان به شرح زیر است:

الف. بسیاری از خاورشناسان در بررسی اساطیر و یا دین‌های ایران باستان، به ویژه دین زردشتی، مطالبی دربارهٔ دیوان نوشته‌اند که در این مقاله به برخی از آنان اشاره می‌شود.

ب. محمود امیدسالار در جلد هفتم دانش‌نامهٔ ایرانیکا، دربارهٔ سیمای اهریمنی دیو سخن گفته و برخی ویژگی‌های دیوان را در شاهنامه و روایت‌های شفاهی آن متذکر شده‌است.

ج. ژاله آموزگار در مقاله‌ای با عنوان «دیوان در آغاز دیو نبودند»، دربارهٔ سیر تطوّر اساطیری این موجودات اهریمنی به بحث پرداخته‌است.

د. آرش اکبری مفاخر در چندین مقاله، خویشکاری دیوان را در متون اوستایی، فارسی میانه و شاهنامه بررسی نموده‌است.

ه. چنگیز مولایی در مقالهٔ ممتعی با عنوان «دیو»، دربارهٔ خویشکاری‌های دیوان در اساطیر ایران، به بحث پرداخته که نگارنده در بخش‌های مقدماتی مقاله حاضر، از پژوهش ایشان بسیار بهره‌مند گردیده‌است.

۲- بحث

۲-۱- سیمای دیوان در متون پیش از اسلام

در میان آریایی‌های باستان، دو دسته از خدایان و ایزدان، برای دست یافتن به قدرت، رقابت و پیکار داشتند: یک دسته از این خدایان با نام اهوره‌ها شناخته می‌شدند و گروه دیگر با نام دئوه. نتیجهٔ مبارزه و رقابت میان این دو دسته، چنین شد که میان آریایی‌های هندوستان، دئوه‌ها پیروز شدند و اسوره‌ها محدود شدند و برعکس میان ایرانیان، دئوه‌ها مردود شناخته شدند و به پایهٔ اهریمنان تنزل پیدا کردند و اهوره‌ها کامیاب شدند و به مقام خدایی رسیدند. (رضی، ۱۳۸۱: ۹۰۱) برخی پژوهشگران معتقدند که زردشت از میان دو گروه خدایان کهن آریایی، دیوان را مظهر صفات پلیدی و اهریمنی قرار داد اما شمار دیگری از آنها بر این باور هستند که پیش از آنکه زردشت به پیامبری برخیزد، چنین باور و

اندیشه‌ای در میان ایرانیان رایج بوده و وی طبعاً آن را پذیرفته است. (ر.ک. بار، ۱۳۸۹: ۷۶؛ دوشن گیمن، ۱۳۸۵ الف: ۳۲-۳۳) با این حال بنابر شواهد موجود، بیشتر پژوهشگران عقیده دارند که دیوان پیش از ظهور زردشت، خدایان و ایزدان مورد پرستش اقوام و قبایل ایرانی بودند اما زردشت در آموزه‌های گاهانی، نخست این خدایان کهن را رد می‌کند و آنها را از شایستگی پرستش پایین می‌کشد و سپس از آنها چهره‌ای منفی ارائه می‌دهد. (ر.ک. اکبری مفاخر، ۱۳۸۷: ۶۱ و عقیقی، ۱۳۸۳: ۵۲۲) در آیین زردشت، صفت ویدیو (vidaēvi) (درهم شکننده دیو)، اصطلاح و لقب مهمی در کنار لقب اهوراکیش (AhuraTkaesa)، صفت برجستگانی مانند اهورامزدا، آناهیتا و زردشت می‌شود. بدین ترتیب، صفت ویدیو، ویژگی مؤمن زردشتی می‌شود و او باید در کنار داشتن اعتقاد به دین اهورایی، صفت ویدیو را نیز داشته باشد. (ر.ک: آموزگار، ۱۳۸۷: ۳۴۱) در یشت سیزدهم آمده که زردشت، نخستین فرد از موجودات زمینی است که ارتا (= رتا) را ستایش و دیوان را نفرین می‌کند و خود را مزدیسنا، زردشتی، دیوستیز و اهورا کیش می‌نامد. (ر.ک: دوستخواه، ۱۳۸۴: ۴۲۴)

یکی از پژوهشگران، واژه دئوه را، به صورتی که زردشت از آن استفاده کرده است، دارای سه مفهوم می‌داند: نخست، دئوه، بازمانده دوگانگی باستانی خدا-انسان است؛ بنابراین دئوه‌ها می‌توانند مفهوم موهن و زشت نداشته باشند. دوم، در بسیاری موارد، دئوه با غیر اهورا هم معنا است به این مفهوم که برخی ایزدان در اوستای متأخر، دئوه نامیده می‌شدند؛ مانند ایندره و سئوروه... سوم، واژه دئوه به شیاطینی گفته می‌شد که هرگز ایزدان باستانی نبوده‌اند؛ نظیر خشم، دروغ و... (ر.ک: دوشن گیمن، ۱۳۸۵: ب: ۲۴۵-۲۴۶)

بنابر شواهد تاریخی، به نظر می‌رسد که در برخی از مناطق سرزمین ایران، شماری از طوایف و قبایل، دیوپرست بوده‌اند آنچه‌آنکه خشایارشا نیز در کتیبه معروف خویش (Xph) بدان اشاره نموده است. (ر.ک: شارپ، ۱۳۸۴: ۱۲۱) برخی ایران‌شناسان معتقدند که اهوراها خدایان قبایلی بودند که مراحل میان زندگی چادرنشینی و زراعت را می‌پیموده حال آنکه دیوان، مورد ستایش قبایل راهزن بوده‌اند. (کریستن سن، ۱۳۸۲: ۴۱) زرنر نیز عقیده دارد که دیوپرستان، دیوان را به این دلیل می‌پرستیدند تا همانند دیگر ملل نخستین، خباثت و شرّ آنان را از سر خویش دفع نمایند. (زرنر، ۱۳۷۵: ۱۷۶) در اوستا غالباً صفت «دیویسنا» برای تورانیان آمده و بسا با صفت «دروغ پرستنده» یک‌جا استعمال شده است. (ر.ک:

یشت‌ها، ۱۳۷۷: ۱۳) با این حال، برخی محققان مانند ژان کلنز، بر آن هستند که هیچ مدرک مستقیمی درباره این که دیوان مورد پرستش ایرانیان بوده‌اند؛ در دست نیست و در هیچ یک از گویش‌های ایرانی نیز آثاری از کاربرد واژه دیو، در معنی مثبت آن دیده نمی‌شود. به همین دلیل به گمان او، تحریم پرستش دیوان، امری مشترک میان همه سنن مذهبی ایرانیان بوده است. (رک: مولایی، ۱۳۸۷: ۲۵۴)

اگرچه در سراسر گاهان، اهورامزدا یگانه آفریدگار جهان مینوی و مادی است و انگره‌مینو در برابر سپنتامینو قرار دارد (رک: گات‌ها، ۱۳۷۸: ۷۱)، با گذشت زمان، این اندیشه تغییر یافت و در برخی متون پهلوی آمده است که پس از آنکه هرمزد دست به آفرینش مینوی خود زد، اهریمن نیز در تقابل با او، شماری از پتیارگان و دیوان را برای نابودی آفرینش اهورایی پدید آورد. (۱) (رک: بندهشن، ۱۳۸۰: ۳۳-۳۸) و در واقع اهورامزدا، «زندگی» را آفرید و اهریمن، «نا-زندگی» را. (بویس، ۱۳۸۸: ۱۳۸) در اساطیر ایران، جایگاه اهریمن و دیوان در شمال روایت شده است. (کرتیس، ۱۳۸۵: ۱۲۱) در خور ذکر است که در نوشته‌های دوره ساسانیان، اهریمن را «دیوان دیو» نامیدند و برای خوی‌های زشت و ناپسند و عوامل سخت طبیعت، همانند سرما و بیماری و تب و غیره، ترکیب‌هایی با واژه دیو ساختند و آنان را یاران اهریمن نام نهادند. (میرزای ناظر، ۱۳۷۰: ۱۸۸)

برپایه آموزه‌های زردشت در گاهان، همه موجودات آزاد هستند و حق انتخاب خوبی و بدی را دارند، کما اینکه دیوان و اهریمن نیز آزادانه گزینش خود را کرده و دروغ را برگزیده‌اند. (بهار، ۱۳۸۸: ۸۷ و همو، ۱۳۸۲: ۴۲) با این حال، اگرچه کرده اهریمن، ایجاد تباهی در آفریده‌های هرمزدی می‌باشد، آفرینش‌های اهریمن، ناآگاهانه بر ضد خود او به کار می‌افتند و وجود او را تضعیف می‌کنند. (شاکد، ۱۳۸۸: ۱۲۴)

از آنجا که دیوان «زاده‌های هدف بد» هستند (هینلز، ۱۳۸۷: ۸۱)، برخی از آنان، به جسم و بدن و محیط مادی اطراف آدمی صدمه و آزار می‌رسانند، درحالی که بیشتر دیوان، در صدد تجاوز و ستم به اخلاق و روان انسانها می‌باشند. (بویس، ۱۳۷۶: ۱۲۹) بر پایه برخی متون فارسی میانه، دیوان هنگامی به مردم آسیب واقعی را می‌رسانند که روان آنان را گمراه و گناه‌کار کنند، نه زمانی که ضرری به جان و مال ایشان بزنند. (رک: روایت

پهلوی، ۱۳۹۰: ۲۸۵-۲۸۶ و مینوی خرد، ۱۳۸۰: ۵۹) همچنین در برخی از این متون آمده است که دیوان در دوزخ به شکنجه گناه کاران می پردازند. (ر.ک: ارداویراف نامه، ۱۳۸۶: ۵۳)

یکی از پژوهشگران می نویسد که در آغاز ظهور زردشت، موضوع نبرد آدمی با دیوان و اهریمنان، امری اخلاقی بوده اما این نکته در ادوار بعد، صورت تشریفاتی به خود گرفته است و برای مبارزه با دیوان و نیروهای شر، برخی مناسک و آداب وضع گردید که در وندیداد دیده می شود. (ناس، ۱۳۹۰: ۴۷۲)

۲-۲- دیو در روایت های شفاهی / مردمی شاهنامه

زنده یاد سید ابوالقاسم انجوی شیرازی (۱۳۰۰-۱۳۷۲)، یکی از پیشگامان عرصه جمع آوری و بررسی فولکلور ایران بودند که سال ها در رادیو فرهنگ ایران اشتغال داشتند و با تشویق و ترغیب مردم سراسر ایران به جمع آوری روایات شفاهی شاهنامه و داستانهای ایرانی، خدمت بزرگی به فرهنگ ایران زمین نمودند. ایشان در سال ۱۳۵۱، «مرکز فرهنگ مردم» را در دل سازمان رادیو و تلویزیون تأسیس نمودند که چندی پس از آن، بیش از سه هزار همکار و فرهنگ یار، داوطلب عضویت در این مرکز شدند و یکی از بزرگ ترین گنجینه های فرهنگ مردم را بنا نهادند. (صدیقی، ۱۳۸۱: ۱۸۱ و همچنین ر.ک: ذوالفقاری، ۱۳۸۲: ۱۰-۱۵) مجموعه سه جلدی «فردوسی نامه» که جلد نخست «مردم و فردوسی»، جلد دوم «مردم و شاهنامه» و جلد سوم «مردم و قهرمانان شاهنامه» نام دارد، میراث ارزشمند ادبیات شفاهی ایرانیان و یکی از منابع مهم در پژوهش های حماسی به شمار می آید. (۵)

در روایت های مجموعه فردوسی نامه نیز دیوان حضوری برجسته دارند آن چنانکه برخی شاهنامه شناسان، فهرست وار بدان اشاره نموده اند. (ر.ک. OmidSalar، ۱۹۹۱: ۴۲۹-۴۳۰) در یک دسته بندی کلی، می توان دیوان را در این روایت ها به سه دسته عمده تقسیم نمود: نخست، آن دسته دیوانی که نام آنها در شاهنامه و برخی منظومه های حماسی دیگر آمده است؛ دوم، دیوان نوظهوری که نام آنها در جای دیگری دیده نمی شود؛ سوم، آن دسته از شاهان و پهلوانانی که بر پایه اساطیر ایران، دیو سرشت اند. در دنباله گفتار به بررسی این سه دسته می پردازیم:

۲-۲-۱- آن دسته دیوانی که نام آنها در شاهنامه و برخی منظومه‌های حماسی دیگر آمده است.

در روایت‌های شفاهی، از چندین دیو مشهور نام برده می‌شود که نام آنها در شاهنامه و برخی حماسه‌های دیگر نیز آمده است. شمار این دیوان، هشت تن است که عبارتند از: دیو سپید، اکوان دیو، دیو سیاه، ارژنگ دیو، اولاد دیو، غواص دیو، فرهنگ دیو و برخیا دیو.

۱- دیو سپید: نام آورترین و پرماجراترین دیوی که در روایت‌های شفاهی / مردمی شاهنامه از او نام برده می‌شود، دیو سپید است. در شاهنامه، دیو سپید، سرنرّه دیوان مازندران و سپه‌سالار آنها معرفی شده است. در تازش ایرانیان به مازندران، دیو سپید با جادویی، کی کاووس و سپاهیانش را کور می‌سازد. (۶) رستم با شنیدن این خبر، به سفارش زال، از هفت‌خان می‌گذرد و به مازندران می‌رود و در نبرد تن به تن، دیو سپید را می‌کشد و جگرش را برای درمان کوری کاووس و سپاهیانش بیرون می‌آورد. (۷) (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶: ۲/ ۶۴-۶۵) در شاهنامه وصف این دیو چنین است:

به رنگ شبه روی، چون برف موی جهان پر ز پهنای و بالای او

(همان: ۴۲)

برپایه نظر یکی از پژوهشگران، نام‌گذاری دیوسپید به سبب سپیدی موی او یا تعریض به تن سیاه او بوده است. (ر.ک: جیحونی، ۱۳۸۰: ۳۶۷) نولدکه می‌نویسد: «این روایت (= نبرد رستم با دیو سپید) بقایای خاطره‌ای است از مبارزه‌ای میان دین مزدیسنا با آیین کهنی که روزگاری در سرزمین کوهستانهای سخت‌گذر شمال ایران رواج داشته و یک خدای سپید را می‌پرستیده است. این خدای سپید، سپس تر به دیو سپید تبدیل شده و موضوع آن مبارزه دینی نیز در افسانه‌های پهلوانی ایران تنیده شده است.» (نولدکه، ۱۳۸۶: ۴۱۲-۴۱۳) به عقیده کریستن‌سن، موضوع جنگ کی کاووس با دیوان مازندرانی، از داستان هوشنگ اقتباس شده که بنابر نقل یشته‌ها، بیش از همه بر دیوان مازندران چیرگی یافته است. (کریستن‌سن، ۱۳۸۱: ۱۲۱)

در روایت‌های شفاهی / مردمی شاهنامه، ده روایت از نبرد رستم با دیو سپید آمده است که بن‌مایه اصلی آنها، همان روایت هفت‌خان رستم در شاهنامه است. (ر.ک: انجوی

شیرازی، ۱۳۶۹: ۱/ ۲۲۳-۲۲۸ و همان: ۲/ ۷۸-۹۰ و همان: ۳/ ۷۳-۸۰) اما در برخی روایات شفاهی/مردمی شاهنامه، به روایت‌های دیگری نیز درباره دیو سپید اشاره می‌شود که در شاهنامه دیده نمی‌شود. در خور ذکر است که برخی از این روایات، در طومارهای نقالی شاهنامه نیز آمده است اما برخی دیگر اگر روایتی کهن و اصیل نداشته باشند، ممکن است ساختگی و مربوط به دوران متأخر باشد.

برپایه برخی از روایات فردوسی‌نامه، دیوسپید فرزند ریمن دیو است (ر.ک: همان: ۱/ ۵۹؛ همان: ۳/ ۷۳) همچنین فرزندی نیز بدو نسبت داده‌اند که در بارگاه سلیمان به دست رستم کشته می‌شود. (۸) (همان: ۲/ ۱۲۱) بنا بر یک روایت، در هنگام لشکرکشی سلم و تور به ایران، دیوسپید به کمک تورانیان می‌آید اما شمش سوار، ضربه‌ای به گوش آن دیو می‌زند و حلقه‌ای در گوشش می‌کند و از او پیمان می‌گیرد که دیگر به پیکار ایرانیان نپردازد. (۹) (همان: ۱/ ۵۹) در روایت‌های شفاهی، وصف دیو سپید چنین است: هفت گز پهنای سینه‌اش است و درازی‌اش نیز ده گز است. یک چوب شمشاد دارد که هفتصد من وزن آن است. (همان: ۲/ ۲۲۵) در روایت دیگر آمده که هیکل دیو سپید به اندازه یک برج و سرش عین یک گنبد و دست‌هایش مثل چنار و چشم‌هایش خیلی کوچک است. (همان: ۲/ ۲۲۸) در برخی روایات نیز آمده که بدن دیوسپید، سفید و اما رویش سیاه است. (همان: ۲/ ۲۲۵) اما گاهی با پوست سفید و موی سفید نیز وصف شده است. (همان: ۲/ ۸۳) در یک روایت، دیو سپید را شاه مازندران خوانده (همان: ۲/ ۷۸) و در روایات دیگر جایگاه او را فیروزکوه (همان: ۲/ ۸۵) و یا در کجور، محلی نزدیک کلاردشت دانسته‌اند. (همان: ۲/ ۸۹) گاهی یک هفته خواب و یک هفته بیدار و گاهی چهل شبانه روز خواب و چهل شبانه روز بیدار است. (همان: ۲/ ۸۵ و ۸۹) مکان دیوسپید در غار سپید است (همان: ۳/ ۷۶) و بخار دهانش، به صورت دود بیرون می‌آید. (همان: ۲/ ۸۸) در یک روایت آمده است که رستم در ده سالگی به جنگ دیو سپید می‌رود. (همان: ۲/ ۲۰۳) در برخی روایات، به تقلید از داستانه‌های عامیانه (۱۰) آمده است که رستم در نبرد با دیو سپید، سه بار نعره می‌کشد که نشان دهنده مراحل نبرد او با دیو سپید است. (همان: ۲/ ۸۵؛ ۳/ ۷۹) همچنین بنا بر بیشتر روایات، رستم هنگامی که دیو سپید را در خواب می‌بیند، از کشتن او چشم‌پوشی می‌کند

زیرا این کار را دور از جوان مردی می‌بیند؛ بنابراین آن دیو را بیدار می‌سازد و با او گلاویز می‌شود. (ر.ک. همان: ۱/۲۲۶، ۲/۸۵، ۸۸، ۸۹، ۳/۷۵، ۷۷، ۷۸)

در بیشتر روایات، نبرد رستم و دیو سپید به درازا نمی‌کشد اما برپایه یک روایت، نبرد آن دو، چهل روز طول می‌کشد. (همان: ۲/۸۸) تا اینکه رستم بر دیو سپید چیره می‌گردد و جگرش را از تن بیرون می‌آورد. در بیشتر روایات آمده است که رستم پس از کشتن دیو سپید، از کاسه سرش برای خود مغفری می‌سازد (۱۱) اما در برخی روایات، ساختن مغفر را به گودرز نسبت داده‌اند. (همان: ۱/۲۲۹)

۲- اکوان دیو: دوّمین دیوی که در روایت‌های شفاهی حضور پررنگ دارد، اکوان دیو است. در شاهنامه، اکوان، دیوی است که در گله اسبان کی خسرو ظاهر می‌شود و در نهایت، به دست رستم از پای درمی‌آید. (ر.ک: فردوسی، خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۳/۲۸۹-۳۰۰) برخی پژوهشگران احتمال داده‌اند که داستان رستم و اکوان دیو، روایتی از بن‌مایه «نبرد پهلوان با باد» است که در داستانهای ایرانی و غیر ایرانی، نمونه‌های دیگری هم دارد. (ر.ک: آیدنلو، ۱۳۹۰: ۸۳۰) همچنین به حدس برخی شاهنامه‌شناسان، احتمالاً حکایات دیگری درباره اکوان دیو در فرهنگ ایران قدیم شایع بوده که تنها یکی از آنها به صورت نبرد رستم با اکوان به شاهنامه وارد شده است. (امید سالار، ۱۳۸۴: ۴۹۴) این حدس، با نگاهی به روایات فردوسی‌نامه تأیید می‌شود زیرا در روایت‌های شفاهی / مردمی شاهنامه، سه روایت از داستان نبرد رستم با اکوان دیو وجود دارد. (ر.ک: انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۲/۶۲-۶۵) که یکی از آنها با روایات شاهنامه تفاوت اساسی دارد و چه بسا از منابع دیگری به دست ما رسیده است. (ر.ک: همان: ۲/۶۴-۶۵)

در روایت‌های شفاهی / مردمی شاهنامه، چندین روایت درباره اکوان دیو آمده است که در شاهنامه دیده نمی‌شود: برپایه یک روایت، نام دیگر اکوان، «آلابرنگی» است و این دیو همانند سیمرغ پرواز می‌کند و غیب می‌شود. (همان: ۲/۶۲) در روایت دیگری، مادر اکوان دیو، زنی جادو خوانده شده است که سرانجام به دست رستم کشته می‌شود. (همان: ۱۵۷/۱) همچنین بنا بر این روایات، اکوان، برادری به نام اورنگ دیو دارد. (همان: ۱/۱۵۶) گذشته از نبردهای رستم و اکوان دیو، در جای دیگری آمده است که اکوان، به تحریک افراسیاب، برزو را از بالای اسب می‌رباید و به مغرب زمین می‌برد. (همان: ۲/۳۰) همچنین

در روایت دیگری می‌خوانیم که کاووس پس از آسمان پیمایی‌اش، سقوط می‌کند و به دست اکوان دیو اسیر می‌شود. (همان: ۲/۲۲۵)

۳- دیوسیا: بر پایه شاهنامه، در دوران پادشاهی گیومرت، خزوران فرزند اهریمن، پس از رویارویی با سیامک، او را از پای درمی‌آورد اما در نهایت، به دست هوشنگ، پسر سیامک، کشته می‌شود. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۲۲-۲۵) بنابر روایت‌های شفاهی/مردمی شاهنامه، سیامک به دست «دیوسیا» کشته می‌شود و سرانجام هوشنگ، انتقام پدر خود را از دیو سیاه می‌گیرد. روایت نبرد سیامک با دیو سیاه، با روایت شاهنامه چندین اختلاف دارد: نخست، در شاهنامه، خزوران به دلیل رشکی که به سیامک و گیومرت می‌ورزد، به سوی آنان تازش می‌آورد اما در روایات شفاهی آمده است که در دوران پادشاهی گیومرت، دیوی به نام «دیو سیاه» در گوشه‌ای از سرزمین ایران شرارت می‌کرد. گیومرت به ناچار پسرش، سیامک، را به جنگ دیو سیاه می‌فرستد اما به دست آن دیو کشته می‌شود. (انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۳/۴) بنابراین بر پایه این روایات، سیامک آغازگر جنگ است؛ دوم، در روایات شفاهی، نام خزوران نیامده است و تنها با عنوان دیو سیاه از او یاد می‌شود.

۴- ارژنگ دیو: در شاهنامه، ارژنگ دیو، سپهد مازندران است و دیو سپید، گنج‌های کاووس را به وسیله ارژنگ به نزد شاه مازندران می‌فرستد. سرانجام، ارژنگ در خان ششم، به دست رستم کشته می‌شود. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶: ۲/۳۷-۳۸) داستانه‌های مربوط به ارژنگ در روایت‌های شفاهی/مردمی نیز با روایات شاهنامه تفاوت چندانی ندارد. تنها در یک روایت آمده است که کاووس پس از آسمان پیمایی‌اش، گرفتار ارژنگ دیو می‌شود. (ر.ک: انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۳/۷۱)

۵- اولاد دیو: بنابر شاهنامه و برخی فرهنگ‌های آن، اولاد، پهلوان و مرزبان مازندران است و به ماهیت دیو بودن او اشاره‌ای نشده است. (ر.ک: رستگار فسایی، ۱۳۸۸: ۱۳۱-۱۳۲ و جیحونی، ۱۳۸۰: ۲۸۹ و اتابکی، ۱۳۸۶: ۲۴۰) اما در لغت‌نامه دهخدا، به نقل از برخی فرهنگ‌ها، اولاد، دیو خوانده شده است. (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل اولاد) در برخی روایت‌های شفاهی/مردمی شاهنامه نیز به دیوسرشتی و یا جادوتبار بودن اولاد اشاره می‌شود. در یک روایت اولاد را دورگه‌ای از نژاد دیو و انسان خوانده (انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۱/۲۱۵) و در روایتی دیگر، او را پسر مرجانه جادو دانسته‌اند. (همان: ۳/۷۶)

برخلاف روایت شاهنامه که اولاد راهنمای صادقی برای رسیدن رستم به سوی دیوسپید است، در روایت‌های شفاهی/مردمی آمده است که چون اولاد امیدی به پیروزی رستم نداشت، منتظر فرصت بود که خبر آمدن رستم را به دیو سپید برساند. (همان: ۷۴/۳)

۶- غواص دیو: تا آنجا که بررسی کرده‌ایم، نام این دیو تنها در منظومه جهانگیرنامه آمده است. برپایه روایت جهانگیرنامه، رستم پس از رفتن به مازندران و ازدواج با دختر عابد، به دنبال دیوی می‌رود. پس از چندی، آن دیو، رستم و اسبش را در آب می‌اندازد، تا اینکه شماری از صیادان از راه می‌رسند و رستم و رخس را رها می‌سازند و می‌گویند که آن اهریمن، غواص دیو نام دارد. در دنباله داستان، رستم برای بار دیگر غواص دیو را می‌بیند و این بار او را با تیغ خویش به دو نیم می‌سازد. (ر.ک: مادح، ۱۳۸۰: ۲۶-۳۲) در روایات شفاهی/مردمی شاهنامه، روایت نبرد رستم با غواص دیو، همانند روایت جهانگیرنامه است (ر.ک: انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۱/۲۲۱-۲۲۲) با این تفاوت که در روایات شفاهی، غواص دیو ارتباط چندانی با آب ندارد حال آنکه در جهانگیرنامه، غواص، دیوی است که در آب زندگی می‌کند.

۷- فرهنگ دیو: نام فرهنگ در روایت‌های مربوط به سام نریمان دیده می‌شود. (۱۲) در سام‌نامه، فرهنگ پهلوانی است که گرشاسب نام او را دیوزاد نهاده است:

دگر گفت برگو به من نام خویش	بدان تا بیابی مر آرام خویش
بدو گفت فرهنگ نام من است	به زابلستان در مقام من است
به بزمم چو گرشاسب بنشانده است	مرا دیوزاده همی خوانده است

(خواجوی کرمانی، ۱۳۸۶: ۲۲۰)

در روایت‌های شفاهی/مردمی شاهنامه آمده است که سام، پس از رها کردن زال در کوهسار، با فرهنگ دیو روبه‌رو می‌شود. نخست، با یکدیگر جنگ می‌کنند اما سام بر فرهنگ دیو پیروز می‌شود و او را به اطاعت خویش درمی‌آورد. پس از چندی، هر دو برای آوردن زال نزد سیمرغ می‌روند. (انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۱/۶۷) تفاوت روایت اخیر با روایات سام‌نامه و نقالی در این است که در روایت شفاهی، از درگیری سام و فرهنگ دیو سخن به میان آمده اما در سام‌نامه و طومارهای نقالی به این درگیری اشاره‌ای نشده است.

۸- برخیا س دیو: در حدود بررسی‌های نگارنده، تنها منظومه‌ای که به برخیا س دیو اشاره دارد، بیژن‌نامه (۱۳) است. برپایه این منظومه، پس از آنکه رستم برای رهایی بیژن بر سر چاه می‌آید، برخیا س، پسر اکوان دیو، که از چندی پیش در انتظار دیدن رستم و کین خواهی از او بود، با سپاهیان خود فرا می‌رسد و به نبرد با رستم می‌پردازد اما سرانجام به دست رستم کشته می‌شود. (ر.ک: عطایی، بادلیان، برگ ۴۸الف - ۵۱ ب و همو، بریتانیا، برگ ۴۰ب - ۴۳الف) در یکی از روایت‌های شفاهی/مردمی شاهنامه، داستان بالا با اندکی اختلاف آمده است. در این روایت به پسر اکوان دیو اشاره می‌شود اما نامی از او برده نمی‌شود. برپایه این روایت، پیران به افراسیاب پیشنهاد می‌دهد که بیژن را در چاه بیندازد و پسر اکوان دیو را مأمور پاسبانی از او کند. افراسیاب نیز به پسر اکوان می‌گوید که خداوند، حق به جا آورده است زیرا رستم برای نجات بیژن بدین‌جا خواهد آمد و تو انتقام خون پدرت را از او خواهی گرفت. (انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۱/ ۲۵۸-۲۵۹) در خور ذکر است که در بیژن‌نامه، پیشنهاد دادن پیران درباره نگهبانی پسراکوان دیو و نیز گفت‌وگوی افراسیاب با برخیا س دیو نیامده است.

۲-۲-۲- دیوان نوظهوری که نام آنها در جای دیگری نیامده است.

در روایت‌های شفاهی/مردمی شاهنامه، با شماری از دیوان روبرو می‌شویم که در منظومه‌های حماسی حضور ندارند و شاید شماری از داستانه‌های مربوط به آنان، ساخته و پرداخته ذهن راویان و داستان‌پردازان باشد. این دیوان شامل دو دسته هستند: نخست، آن دسته دیوانی که دارای نام اند؛ دوّم، دیوانی که بر اساس ویژگی‌های ظاهری‌شان نام‌گذاری شده‌اند. در اینجا به این هر دو دسته از دیوان اشاره‌ای کوتاه می‌کنیم:

۱- ریمن دیو: این دیو، پدر دیو سپید خوانده شده است و برپایه یکی از روایات، گرشاسب با او پیمان می‌بندد که دیگر به خاک ایران تجاوز نکند. (ر.ک: همان: ۳/ ۷۳) آن‌چنانکه پیش‌تر متذکر شدیم، در بیشتر روایات، سخن از پیمان بستن گرشاسب با دیو سپید به میان آمده است، نه با پدر او.

۲- ارچنگ دیو: بنابر یکی از روایات، هوشنگ شاه پیشدادی به دست دیوی به نام ارچنگ کشته می‌شود. تهمورث به خون‌خواهی پدر، به جنگ ارچنگ دیو می‌رود و برای عبرت دیگران، او را به دار می‌آویزد. (ر.ک: همان: ۳/ ۹-۱۳) در خور ذکر است که برپایه

شاهنامه، هوشنگ پیشدادی به مرگ طبیعی از دنیا می‌رود. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۳۱) از آنجا که در اساطیر ایران، لقب تهمورث، «دیوبند» است، ممکن است که این روایت را برای او ساخته باشند تا به نوعی، ارتباط او را با دیوان نشان دهند. همچنین در روایت‌های شفاهی / مردمی شاهنامه، با دیو دیگری به نام ارچنگ روبه‌رو می‌شویم که دیو سپید، او را به سوی کی کاووس می‌فرستد تا شاه ایران را از پیمانی که در گذشته، منوچهر شاه و ریمین دیو با یک‌دیگر بسته‌اند، آگاه سازد. (ر.ک: انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۳/۷۳)

۳- اورنگ دیو: برپایه یک روایت، اورنگ، برادر اکوان دیو و فرزند زنی جادوگر و جایگاه او در کوه خارا است. اورنگ عاشق زن شاه پریان می‌شود و برای دسترسی به آن زن، نخست شاه پریان را جادو می‌کند و سپس زنش را می‌رباید. خواهر شاه پریان از رستم درخواست می‌کند که برادرش را از چنگ دیو رها سازد. رستم نیز خواهش پری را می‌پذیرد و به جنگ اورنگ دیو می‌رود و او را از پای در می‌آورد و شاه پریان و همسرش را آزاد می‌سازد. (ر.ک: همان: ۱/۱۵۴-۱۵۷)

۴- هوشنگ چهل دست دیو: نام دیوی است که جایگاه او در کوه قاف است و دختر دهقانی را با خود می‌برد. گرشاسب برای رهایی دختری دهقان، به جنگ آن دیو می‌رود. از چگونگی جنگ آن دو و پایان کار دیو، سخنی به میان نیامده است. (ر.ک: همان: ۱/۱۳۸)

۵- افغون دیو: برپایه یک روایت، افغون نام دیوی است که به دنبال رستم می‌گردد و او را در شکارگاهی می‌یابد. سپس، برای کشتن رستم، سنگی از بالای کوه به سوی او پرتاب می‌کند اما تهمتن با دیدن سنگ، به گونه‌ای پاهایش را جمع می‌کند که سنگ از کنار او رد می‌شود و آسیبی بدو نمی‌رساند. (همان: ۲/۱۶۶)

۶- غور دیو: دیوی است که گشتاسب در سرزمین روم با او پیکار می‌کند و در نبرد با دیو، او را بر سر دست علم می‌کند و بر زمین می‌زند و دست و پای او را می‌بندد. (همان: ۳/۲۰۳)

۷- مرزبان دیو: نام این دیو در یکی از روایات سفر رستم به مازندران و نبرد او با دیو سپید آمده است. در این روایت، مرزبان دیو، راهنمای رستم در رسیدن به جایگاه دیو سپید است. (همان: ۳/۷۸) آن‌چنانکه پیش‌تر متذکر شدیم، در شاهنامه و بیشتر روایات حماسی، اولاد، راهنمای رستم به سوی دیو سپید است.

۸- فولادزره: در یک روایت، فولادزره، شاه مازندران و فرزند ذوالخمار جادو خوانده شده است. روایت مربوط به او، با داستان نبرد رستم با دیو سپید برابر است. (ر.ک. همان: ۷۹ / ۳) باید یادآوریم شویم که نام این دیو در داستان امیر ارسلان نامدار نیز آمده است. (ر.ک: نقیب الممالک شیرازی، ۱۳۴۰: ۳۲۸)

۹- غول بیابانی و غول عجایب: برپایه یکی از روایات، رستم در سفر به مازندران، در بیابان چشمش به «غولی بیابانی» می افتد و با کمند خویش، او را گرفتار می سازد و دو گوشش را سوراخ می کند. غول بیابانی، رستم را نزدیک چاهی که محل اسارت کی کاووس بود، می برد. سپس، غول به رستم می گوید که اطراف چاه را نگرود زیرا ممکن است در طلسم بیفتد. بهتر آن است که از راه دروازه وارد شود و از «غول عجایب» پرسش کند زیرا او جای چاه کی کاووس را بهتر می داند. در دنباله داستان، رستم، غول عجایب را گرفتار می کند. او چگونگی بیناساختن چشم کاووس را به رستم می گوید و در نهایت جایگاه دیو سپید را هم به رستم نشان می دهد. همچنین چگونگی کشتن دیو سپید هفت سر را به رستم می آموزد. سرانجام، رستم پس از پیروزی بر دیو سپید، غول عجایب را رها می سازد. (همان: ۸۷ / ۲ - ۸۹)

۱۰- دیو دوسر: در یک روایت آمده است که رستم وارد شهری می شود و می بیند که مردمانش گریزان هستند. هنگامی که علت را جویا می شود، بدو می گویند که یکی از اهالی شهر، فرزندان دیو دو سری را کشته و اکنون دیو برای گرفتن انتقام، به شهر آمده است. رستم با شنیدن این خبر، به جنگ آن دیو می رود و با گرز خویش او را از پای درمی آورد. (همان: ۲۲۰ / ۱ - ۲۲۱)

۱۱- دیو دوازده سر: برپایه یکی از روایات، گشتاسب به اسفندیار می گوید که اگر به نواحی شمالی برود و دیو دوازده سری را که مردم آنجا را ترسانیده است، نابود سازد، تاج شاهی را به او می دهد. اسفندیار با شنیدن این سخن، به سوی شمال می رود و پس از دانستن محل زندگی دیو، به پیکار او می رود. سرانجام، دیو دوازده سر به دست اسفندیار کشته می شود. با این حال، گشتاسب به وعده خود وفا نمی کند و تاج و تخت خویش را به فرزند نمی دهد. (همان: ۲۱۳ / ۱ - ۲۱۴)

۱۲- دیو یک چشم: در یکی از روایات آمده است که کی قباد، پسری دارد به نام شیرزاد. روزی این پسر در شکارگاه، خواب‌نما می‌شود و دختری را می‌بیند و دل‌باخته او می‌شود. شیرزاد برای یافتن معشوق خویش به جست‌وجو می‌پردازد تا اینکه سرانجام، او را پیدا می‌کند. شرط ازدواج آن دختر، این است که دیوی را که هرماه، شب هنگام به آبادی می‌آید و یکی از اهالی آنجا را می‌رباید، از بین ببرد. شیرزاد این شرط را می‌پذیرد و در کمین دیو می‌ماند. شب هنگام، ابری در آسمان پیدا می‌شود و دستی از میان آن بیرون می‌آید و یک نفر را بلند می‌کند. اما شیرزاد با شمشیر خویش، یک دست دیو را جدا می‌سازد. در دنباله داستان، شیرزاد بار دیگر آن دیو را می‌بیند و او را از بین می‌برد. برپایه این روایت، آن دیو در وسط پیشانی‌ش، یک چشم داشت. (۱۴). (همان: ۳/ ۹۷)

۱۳- پسر دیو سپید: بر پایه یک روایت، رستم در محضر سلیمان (ع)، با پسر دیو سپید درگیر می‌شود و او را از بین می‌برد. (همان: ۲/ ۱۲۱) در روایت مذکور، نام این دیو برده نشده است.

۲-۳- شاهان و پهلوانانی که بر پایه اساطیر ایران، دیو سرشت اند.

در روایت‌های شفاهی/مردمی شاهنامه، با چندین پادشاه و پهلوان روبه‌رو می‌شویم که یا بنا بر اساطیر ایران، موجوداتی اهریمنی و دیو سرشت اند و یا آنکه راویان داستان، آنها را دارای سرشتی پلید و اهریمنی دانسته‌اند. این اشخاص عبارتند از:

۱- ضحاک: بر پایه یسناسنا ۹- هات ۸، آژی‌دهاک یا ضحاک، دیوی است که اهریمن، او را برای تباه کردن جهان آفریده است. (ر.ک: دوستخواه، ۱۳۸۴: ۱۳۸) در متون اوستایی و پهلوی و همچنین در شاهنامه فردوسی، شخصیت دژمنش و تباه‌کار آژی‌دهاک کاملاً آشکار است و شماری از پژوهشگران، به سیمای اهریمنی او اشاره داشته‌اند. (ر.ک. آموزگار، ۱۳۹۱: ۴۵۷-۴۶۱ و کزازی، ۱۳۷۴: ۹۶۲-۹۶۵ و آیدنلو، ۱۳۸۸: ۱۰-۳۴) اگرچه در شاهنامه، ضحاک، پادشاه و در واقع یک انسان خوانده شده، همچنان دیوسرشتی خود را حفظ نموده است. در روایت‌های شفاهی/مردمی شاهنامه نیز این ویژگی او از دید راویان پنهان نمانده است. توضیح آنکه اگرچه در این روایات، ضحاک پادشاه ایران خوانده شده، اوصاف مربوط به سیرت و صورت او، نشان‌دهنده آن است که همچنان راویان و داستان‌پردازان، به دیو سرشتی ضحاک اعتقاد داشته‌اند. در این روایات می‌خوانیم:

ضحاک در اصل نامش ده‌هاک بوده، یعنی ده عیب، و نقص ظاهری داشته است و به قدری بدشکل و قیافه بوده است که حتی پدر و برادرهایش از دیدنش بیزار بودند. (انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۲ / ۳۰۱) او در طفولیت، مادر خود را از دست داده و به قدری بدذات و بدجنس بود که هیچ کدام از برادرهایش، چشم دیدن او را نداشتند. (همان: ۲ / ۳۰۶) در روایت دیگری آمده است که ضحاک، پسر یک زن و مرد کولی است و در روز دوم تولد، مادرش می‌میرد. پدر ضحاک به ناچار او را با شیر گرگ بزرگ می‌کند. ضحاک پس از آنکه بزرگ می‌شود، با گرگ‌ها به شکار می‌رود و فقط مغز و خون حیوانات را می‌خورد و از خوردن آن لذت می‌برد. روزی مرد خارکنی را می‌کشد و مغز و خون او را می‌خورد و از آن پس، دیگر به شکار انسان می‌رود. (همان: ۳ / ۲۳) در روایات دیگری آمده است که ضحاک، به دلیل عاشق شدن به همسر پدر خویش، پدر خود را می‌کشد تا زنش را تصاحب کند. (همان: ۲ / ۳۰۱-۳۰۷) از این سخنان پیداست که همچنان تصویر چهره اهریمنی و خون‌خواره ضحاک در ذهن مردمان باقی مانده است.

۲- افراسیاب: در شاهنامه و بسیاری از روایات حماسی، افراسیاب، شاه توران خوانده شده است و در واقع یک انسان به شمار می‌آید؛ با این حال، یکی از پژوهشگران در بررسی سیمای اساطیری او، به درستی نشان داده که افراسیاب، دیوسرشت بوده است. (ر.ک. آیدنلو، ۱۳۸۲: ۷-۲۴ و همو، ۱۳۸۴: ۴۷۶) بازمانده باور به دیوسرشتی افراسیاب، در روایت‌های شفاهی نیز دیده می‌شود. بنا بر یکی از روایات، پشنگ، پدر افراسیاب، دل‌باخته دختر علاپسه جادو می‌شود و برخلاف میل پدر دختر، با آن دختر ازدواج می‌کند. پس از چندی دختر علاپسه، فرزندی به دنیا می‌آورد که بعدها نام او را افراسیاب می‌گذارند. آن کودک هنگام تولد همانند کیسه‌ای پر از خون زاده می‌شود و دستان و صورتش نیز خونی است. پس از چندی، آن کودک از مادر دور می‌افتد و به ناچار از شیر سگ تغذیه می‌کند. ستاره‌شناسان با دیدن آن کودک، به پدرش، پشنگ، می‌گویند که فرزندی همانند سگ درنده خواهد شد و از خون‌ریزی سیر نخواهد شد. (انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۲ / ۹۵-۹۶)

۳- رستم گله‌دست: با این پتیاره در روایت نخست منظومه برزنامه جدید روبه‌رو می‌شویم. برپایه این روایات، رستم یک‌دست که به گله‌دست یا شمکوس نیز اشتهار دارد،

نخست با رستم دوستی برقرار می‌کند اما پس از چندی، یکی از دشمنان جان‌سخت و مهیب ایرانیان می‌گردد. (ر.ک: عطایی، پاریس، برگ ۹۱ ب- ۲۴۳ الف) در روایات شفاهی / مردمی شاهنامه نیز چهره اهریمنی و دیوسرشت رستم یک‌دست کاملاً آشکار است. در این روایات در وصف او آمده است: «... یک موجود عجیب و ناقص‌الخلقه‌ای که به همه چیز شبیه بود جز آدمی‌زاد. شکم مثل دم حادّی، سر گرد، صورتی زشت، چشمانی دریده، دست راست تا زانو و دست چپ بالای پستانها با موهای ژولیده.» (همان: ۳۱ / ۲) بر پایه این روایت، رستم یک‌دست، خود را از نسل ضحاک معرفی می‌کند که این خود نشان دهنده آن است که راویان داستان، رستم یک‌دست را دیوتبار و اهریمنی نژاد می‌دانسته‌اند. (همان: ۳۱ / ۲)

۴- زال: در شاهنامه، زال در روزگار منوچهرشاه به دنیا می‌آید و فرجام کارش نیز نامعلوم است. (ر.ک: حمیدیان، ۱۳۸۷: ۲۲۳-۲۲۹) اما بنا بر گفته صاحب مجمل‌التواریخ، در دوران پادشاهی دارا، زال از دنیا می‌رود. (ر.ک. امیدسالار، ۱۳۸۸: ۴۸۲-۴۸۵) در شاهنامه، سام با دیدن سپیدی موی فرزند خود، او را بچه اهریمن و دیو می‌خواند. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶: ۱ / ۱۶۶) اسفندیار نیز در تعریض به رستم، زال را دیوزاده و جادوپرست می‌خواند. (همان: ۳۴۴ / ۵ و ۴۰۶) از آنجا که در اساطیر ایران، اهریمن پیری و مرگ را به انسانها می‌دهد، چه بسا که بر پایه این اعتقاد، موی سپید زال را دلیلی بر دیو سرشت بودن او دانسته‌اند. بازتاب این اندیشه در روایت‌های شفاهی نیز دیده می‌شود و در یکی از روایات، زال را از نسل دیوان خوانده‌اند. (ر.ک: انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۱ / ۶۹)

۳- نتیجه‌گیری

بنابر آنچه تاکنون درباره دیوان در روایت‌های شفاهی / مردمی شاهنامه گفته شد می‌توان به نتایج زیر دست یافت:

الف. دیوان در روایت‌های شفاهی / مردمی شاهنامه، حضوری برجسته و چشمگیر دارند و روایت‌های مربوط به آنان، یا برگرفته از برخی متون کهن مانند شاهنامه فردوسی یا آنکه ساخته ذهن راویان و داستان‌پردازان است. با این حال، در روایت‌های شفاهی / مردمی شاهنامه، خویشکاری دیوان از برخی باورهای اساطیری، فاصله زیادی گرفته است. به بیان دیگر، بیشتر ویژگی‌ها و کردارهای دیوان در روایات شفاهی، متأثر از داستانهای عامیانه

است تا روایات اساطیری ایران. حتی در آن دسته روایت‌هایی که برگرفته از داستانهای شاهنامه است، تأثیر سنت داستان‌گزاران که معمولاً به برخی روایات اصیل شاخ و برگ می‌دهند، کاملاً آشکار است.

ب. در منظومه‌هایی مانند شاهنامه (ر.ک: دوستخواه، ۱۳۸۰: ۱۷-۴۲)، کوش‌نامه (ر.ک: متینی، ۱۳۶۵: ۱۱۵-۱۴۲) و فرامرزنانه دوّم (ر.ک: نحوی و غفوری، ۱۳۹۰: ۱۶۷-۱۸۶) که ریشه در ادوار پیش از اسلام دارند و روایات آنان اصیل است (۱۸)، از برخی دیوان غیرعینی و انتزاعی، همانند دیو آز، دیو نیاز، دیو خشم و... سخن به میان آمده و غالباً سفارش شده است که آدمیان باید از آنها پرهیز نمایند اما در روایت‌های شفاهی/مردمی شاهنامه، دیگر از این دسته دیوان نشانی نیست و به نظر می‌رسد که یکی از دلایل حضور نداشتن این دسته دیوان در روایات، باورهای اسلامی راویان این روایت‌ها باشد.

ج. آن‌چنان که برخی پژوهشگران اشاره کرده‌اند، در متون پیش از اسلام، دیوان اگر مذکر باشند، نام «دیو» بر خود می‌گیرند اما به دیوهای مؤنث، «دروچ» می‌گویند (ر.ک: موله، ۱۳۸۶: ۷۳ و آموزگار، ۱۳۸۷: ۳۴۶) اما در شاهنامه و سایر منظومه‌ها، دیگر به جنسیت دیوان اشاره‌ای نمی‌شود. در روایت‌های شفاهی/مردمی شاهنامه نیز به جنسیت دیوان صریحاً اشاره نمی‌شود؛ با این حال به نظر می‌رسد که در این دسته روایات، دیوان موجوداتی مذکر هستند و هنگامی که بخواهند از نیروی‌های اهریمنی مؤنث یاد کنند، از آنها با صفت «جادو» نام می‌برند.

د. در برخی روایات حماسی ایران، گاهی دیوان از آدمیان متمدّن‌تر و داناتر هستند؛ برای مثال در شاهنامه، دیوان پس از شکست خوردن از تهمورث، بدو نوشتن را می‌آموزند (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۳۷) همچنین در یکی از روایات ماندایی از نبرد رستم با ببر بیان، دیوی که رستم بر او چیرگی می‌یابد، چگونگی کشتن ببر بیان را به رستم می‌آموزد (ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۷۲: الف ۲۹۸-۳۰۲) اما در روایت‌های شفاهی، دیگر از تمدّن و دانش دیوان نشانی نیست و وجه برتری آنان نسبت به انسانها، تنها به کار بردن سحر و جادو و یا برخی دگردیسی‌های دیگر است.

۴- فهرست منابع

الف. کتاب

۱. آموزگار، ژاله. (۱۳۸۷). «دیوها در آغاز دیو نبودند»، *زبان، فرهنگ و اسطوره*. تهران: معین.
۲. آموزگار، ژاله. (۱۳۹۱). «ضحاک». *دانش‌نامه زبان و ادب فارسی*، ج ۴. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۳. آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۴). «افراسیاب». *دانش‌نامه زبان و ادبیات فارسی*، جلد ۱. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۴. اتابکی، پرویز. (۱۳۸۶). *واژه‌نامه شاهنامه*. چاپ دوم، تهران: فرزانه روز.
۵. ارداویراف‌نامه. (۱۳۸۶). گزارش فیلیپ ژینیو. ترجمه ژاله آموزگار. چاپ سوم، تهران: معین.
۶. امیدسالار، محمود. (۱۳۸۴). «اکوان دیو». *دانش‌نامه زبان و ادب فارسی*، ج ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۷. امیدسالار، محمود. (۱۳۸۸). «زال». *دانش‌نامه زبان و ادب فارسی*، ج ۳، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۸. انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم. (۱۳۶۹). *فردوسی‌نامه*. (سه جلد). چاپ سوم، تهران: علمی.
۹. اوشیدری، جهانگیر. (۱۳۸۶). *دانش‌نامه مزدیسنا*. چاپ چهارم، تهران: مرکز.
۱۰. بار، کای. (۱۳۸۹). *دیانت زردشتی*. ترجمه فریدون وهمن. چاپ دوم، تهران: ثالث.
۱۱. بندهش. (۱۳۸۰). *گردآورده فرنیغ دادگی گزارنده مهرداد بهار*. چاپ دوم، تهران: توس.
۱۲. بویس، مری. (۱۳۸۸). *آیین زرتشت*. ترجمه ابوالحسن تهامی. چاپ دوم، تهران: نگاه.
۱۳. بهار، مهرداد. (۱۳۸۲). *ادیان آسیایی*. چاپ سوم، تهران: چشمه.
۱۴. بهار، مهرداد. (۱۳۸۸). *نگاهی به تاریخ اساطیر ایران*. تحریر سیروش شمیسا. تهران: علم.
۱۵. جعفری، یونس. (۱۳۷۴). «واژه‌شناخته دیو در شاهنامه فردوسی». *نمیرم از این پس که من زنده‌ام*. تهران: دانشگاه تهران.
۱۶. جیحونی، مصطفی. (۱۳۸۰). *شاهنامه فردوسی*. کتاب صفر. اصفهان: شاهنامه پژوهی.

۱۷. حمیدیان، سعید. (۱۳۸۷). *درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی*. تهران: نشر مرکز.
۱۸. خالقی مطلق، جلال. (۱۳۷۲). «یکی داستان است پر آب چشم»، *گل رنج‌های کهن*. تهران: مرکز.
۱۹. دوستخواه، جلیل. (۱۳۸۴). *اوستا، کهن‌ترین سرودهای ایرانیان*. چاپ نهم، تهران: مروارید.
۲۰. دوستخواه، جلیل. (۱۳۸۰). «آز و نیاز دو دیو گردن‌فراز»، *حماسه ایران یادمانی از فراسوی هزاره‌ها*. تهران: آگاه.
۲۱. دوشن‌گیمین، ژاک. (۱۳۸۵) الف. *اورمزد و اهریمن*. تهران: فرزانه روز.
۲۲. دوشن‌گیمین، ژاک. (۱۳۸۵) ب. *دین ایران باستان*. ترجمه رؤیا منجم. چاپ دوم، تهران: علم.
۲۳. دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). *لغت‌نامه*. چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.
۲۴. ذوالفقاری، حسن. (۱۳۸۲). یاد یاران (سید ابوالقاسم انجوی شیرازی)، *رشد آموزش زبان و ادب فارسی*، شماره ۶۵، صص ۱۰-۱۵.
۲۵. رستگارفسائی، منصور. (۱۳۸۸). *فرهنگ نام‌های شاهنامه*. چاپ دوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲۶. رضی، هاشم. (۱۳۸۱). *دانش‌نامه ایران باستان*. تهران: سخن.
۲۷. *روایت پهلوی*. (۱۳۹۰). گزارنده مهشید میرفخرایی. چاپ دوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲۸. زهر. آر. سی. (۱۳۷۵). *طلوع و غروب زردشتی گری*. ترجمه تیمور قادری. تهران: فکر روز.
۲۹. شارپ، رلف نارمن. (۱۳۸۴). *فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی*. تهران: پازینه.
۳۰. شاکد، شائول. (۱۳۸۸). *از ایران زردشتی تا اسلام*. ترجمه مرتضی ثاقب فر. تهران: ققنوس.
۳۱. صدیقی، حسین. (۱۳۸۱). گزارش بزرگداشت دهمین سالگرد خاموشی زنده یاد سید ابوالقاسم انجوی شیرازی. نشریه بخارا، شماره ۲۵، صص ۱۷۶-۱۹۲.

۳۲. عطایی. *برزونامه جدید*. دست‌نویس کتابخانه پاریس به شماره ۱۱۸۹.
۳۳. عطایی. *بیژن‌نامه*. نسخه کتابخانه بادلیان به شماره MS.pers.e.14
۳۴. عطایی، *بیژن‌نامه*. نسخه موزه بریتانیا به شماره or.2946
۳۵. عقیقی، رحیم. (۱۳۸۳). *اساطیر و فرهنگ ایران*. چاپ دوم، تهران: توس.
۳۶. فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه*. تصحیح جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
۳۷. فره‌وشی، بهرام. (۱۳۸۱). *فرهنگ زبان پهلوی*. تهران: دانشگاه تهران.
۳۸. کرتیس، وستا سرخوش. (۱۳۸۵). *جهان اسطوره‌ها*، ج ۲. ترجمه عباس مخبر. تهران: مرکز.
۳۹. کریستن سن، آرتور. (۱۳۸۱). *کیانیان*، ترجمه ذبیح الله صفا. تهران: علمی و فرهنگی.
۴۰. کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۷۴). «نمادشناسی اسطوره ای در اسطوره ضحاک»،
نمیرم از این پس که من زنده‌ام. تهران: دانشگاه تهران.
۴۱. *گات‌ها*. (۱۳۷۸). گزارش ابراهیم پورداوود. تهران: اساطیر.
۴۲. مولایی، چنگیز. (۱۳۸۷). «دیو»، *دانش‌نامه زبان و ادب فارسی*، جلد ۳. تهران : فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۴۳. موله، ماریژان. (۱۳۸۶). *ایران باستان*. ترجمه ژاله آموزگار. تهران: توس.
۴۴. *مینوی خرد*. (۱۳۸۰). ترجمه احمد تفضلی. به کوشش ژاله آموزگار. چاپ دوم، تهران: توس.
۴۵. ناس، جان بایر. (۱۳۹۰). *تاریخ جامع ادیان*. ترجمه علی اصغر حکمت. چاپ سوم، تهران: علمی و فرهنگی.
۴۶. نقیب الممالک شیرازی، محمدعلی. (۱۳۴۰). *امیرارسلان*، به کوشش محمد جعفر محجوب، تهران: ناشر (؟)
۴۷. نولدکه، تئودور. (۱۳۸۶). «دیو سپید مازندران». ترجمه جلال خالقی مطلق.
- سخن‌های دیرینه*. تهران: افکار.
۴۸. هینلز، جان راسل. (۱۳۸۷). *شناخت اساطیر ایران*. چاپ سیزدهم، تهران: چشمه.

۴۹. **یشت ها**. (۱۳۷۷). تفسیر و تالیف ابراهیم پورداوود. تهران: اساطیر.

۵۰. Omidisalar, Mahmoud, (1995) "Div" *Encyclopedia Iranica*, Edited by Ehsan Yarshater, New York, vol VII, pp 428- 431

ب. مقاله.

۵۱. آیدنلو، سجّاد. (۱۳۸۲). «نشانه‌های سرشت اساطیری افراسیاب در شاهنامه»، **پژوهش‌های ادبی**، شماره ۲، صص ۷-۳۶.
۵۲. آیدنلو، سجّاد. (۱۳۸۸). «نکته‌هایی از روایات پایان کار ضحاک». **کاوش‌نامه**، دانشگاه یزد، سال ۱۰، شماره ۱۸، صص ۹-۴۸.
۵۳. آیدنلو، سجّاد. (۱۳۹۰). «ویژگی روایات و طومارهای نقّالی». **بوستان ادب**. دانشگاه شیراز: سال سوم، شماره ۵، صص ۱-۲۸.
۵۴. متینی، جلال. (۱۳۶۵). «ترجمه منظوم دیگری از یادگار بزرگمهر»، **ایران‌نامه**. آمریکا، سال ۵، شماره ۱۴، صص ۱۱۵-۱۴۲.
۵۵. دریایی، تورج. (۱۳۷۷). «اهریمن و دیوان در متون پهلوی»، **ایران‌شناسی**. سال ۱۰، شماره ۱، صص ۱۲۴-۱۲۶.
۵۶. میرزای ناظر، ابراهیم. (۱۳۷۰). «تفسیر واژه دیو و پری». **چیستا**، شماره ۳۵، صص ۳۷۲-۳۷۵.
۵۷. نحوی، اکبر و غفوری، رضا. (۱۳۹۰). «ده دیو از فارسی میانه تا منظومه فرامرنامه». **بوستان ادب**، دانشگاه شیراز: سال ۳، شماره ۴، صص ۱۶۷-۱۸۶.